



ایران

بارقه‌های امید در بازار جدید صنایع دستی تهران

غوغای کرونا و رکود صنایع دستی

محمد مصومیان
گزارش نویسن

بعد از ماه‌ها تعطیلی پارکینگ پروانه که محلی برای ارائه تولیدات هنرمندان صنایع دستی بود چند هفته‌ای است که باغ هنر در مجموعه باغ کتاب تهران مکانی جدید برای عرضه تولیدات هنرمندان صنایع دستی و صاحبان مشاغل کوچک شده است. مکانی بسیار کوچک‌تر از پارکینگ پروانه اما مرهمی بر زخم‌های افرادی که تعطیلی‌های اجباری کرونایی معیشت آنها را تحت تأثیر قرار داده بود. آن‌طور که یکی از پیمانکارانی که دست اندرکار راه‌اندازی این مجموعه بوده می‌گوید در آینده قرار است طبقه بالای مجموعه هم به کسبه اختصاص پیدا کند البته اگر کرونا فرصت دهد.

ساعت از یک ظهر جمعه گذشته و دو طرف خیابان تنگ ورودی باغ کتاب گوش تا گوش پر از ماشین است. به سختی جای خالی پیدا می‌شود و مأموران در جواب

کجا پارک کنیم مردم، بی‌حوصله شانه بالا می‌اندازند. ورودی باغ هنر حسابی شلوغ است و تقریباً هیچکس بدون ماسک وارد دالانی که در نور نیمروز سایه‌ای بلند ایجاد کرده نمی‌شود. یک آمبولانس پایین ورودی پارک است اما چیزی از استرس آوریودن ازحام مردم کم‌نمی‌کند.

منیژه خانم همراه همسرش مشغول قیمت دادن به مشتری‌هاست. عروسک‌های کاموایی دست‌سازش حسابی طرفدار دارد. خودش تعریف می‌کند که برای بافتن هر کدام از آنها دو تا سه هفته وقت گذاشته است. منیژه از کلاس اول راهنمایی تا امروز که ۵۹ سال سن دارد همیشه بافته است. از قلاب بافی گرفته تا ملیله دوزی هر چیزی که بتوان آن را فروخت تا چرخ زندگی را چرخاند: «بعد از کرونا تصمیم گرفتم عروسک ببافم که یک تنوع برای روحیه‌خودم باشد و بتوانم

خیره می‌شود به بطری قرمز آرزوهایی که در دست دارد و چندتایی را هم روی میز کوچکش گذاشته. چشمان افسانه‌پر از اشک می‌شود وقتی از سختی‌های دوستان و همکارانش در طول یکسال همه‌گیری می‌گوید. او از مشکلات و نبود حمایت‌هایی می‌گوید که باعث شد هنرمندان صنایع دستی یا دست از کار بکشند یا صنف خود را عوض کنند چون جایی برای ارائه تولیدات دست‌ساز خود نداشتند: «بسیاری از بچه‌ها دیگر نتوانستند کرایه کارگاه‌هایی را که داشتند، بپردازند؛ خیلی از کسانی که در کارگاه‌ها کار می‌کردند به‌خاطر این وضعیت بیکار شدند چون پولی برای پرداخت حقوق نبود. خیلی‌ها هم ورشکست کامل شدند.»

روزهای در خانه ماندن را راحت‌تر تحمل کنم. اما در این یکسال هیچ فروشی نداشتم، نمایشگاه‌ها تعطیل بود، جمعه بازار تعطیل بود و خلاصه همین‌ها در کنارافزایش قیمت‌ها زندگی را سخت‌تر از همیشه کرده بود.»

همسرش که تقریباً ۶۰ و چند ساله به نظر می‌رسد راننده اسنپ است و امروز را برای کمک به منیژه کنارش ایستاده است. او از سخت‌تر شدن معیشت بعد از تعطیلی و محدودیت‌ها می‌گوید: «همین کار کوچکی که همسر با فروش صنایع دستی در جمعه بازار می‌کرد خیلی کمک مالی بزرگی بود اما این یکسال تعطیلی باعث شد فشار اقتصادی زیادی را تحمل کنیم. البته همه همین بودند اما کسی حمایتی از هنرمندان و کاسبان نکرد و همین باعث شد هر روز چیزی از سفره ما کم بشود.»

ثریا از قدیمی‌های جمعه بازار است و تازه واردهایی که قرار است غرفه بگیرند سراغ او می‌روند تا صلاح و مشورت کنند. او برای زوج جوانی توضیح می‌دهد که باید از ۱۲ شب بیایند تا جابگیر بشوند. دختر جوان می‌پرسد: «۱۲ جا می‌گیریم بعد می‌رویم خانه؟» ثریا با خنده می‌گوید: «نه همه تا صبح می‌مانیم دیگر چه کاری است برویم و دوباره بیاایم.» ثریا که ماسک شلی روی صورت دارد و به نظر بیش از ۵۰ سال سن دارد از بزرگانی می‌گوید که مشکلات این یکسال زمینگیرشان کرد چه پرسد به کاسب‌های کوچک: «به همه جانامه دادیم. خیلی از همکاران ما پول داروی بچه‌ها را هم نداشتند و نصف دارو را می‌گرفتند. خیلی‌ها همین چند هفته نوانستند وام و قرض‌هایشان را پرداخت کنند. اینجا خیلی از بچه‌هایی که کار می‌کنند تحصیل‌کرده هستند و خرج زندگی را با همین کار درمی‌آورند اما خیلی‌ها در این یک سال ضرر کردند و آسیب دیدند. واقعا خیلی‌ها در این یکساله لای در بودند و له شدند. ما اینجا هنرمندانی داریم که معلولیت دارند. من خودم تقریباً ۲۰ نفر داشتم که برایم کار می‌کردند اما مجبور شدم خیلی از آنها را کم کنم. تازه کار من جوری بود که بعضی پوینک‌ها مشترک‌ام بودند.»

بازارچه شلوغ است و مردم در حال قیمت گرفتن و خرید کردن. انگار دل همه برای جمعه بازار پروانه تنگ شده چون خیلی‌ها دست‌خالی آمده‌اند و دست‌خالی برمی‌گردند. لایب آمده‌اند تا احساس خوب گذشته را تکرار کنند. روزهایی که می‌شد بی‌خیال گشت زد لای اجناس و گوشواره‌ای را برداشت و نگاه کرد بدون اینکه بعد از آن ضد عفونی در کار باشد. بشقای سفالی با طرح‌های گل و ماهی را لمس کرد و دست دیگری داد؛ روزگاری که می‌شد با خیال راحت



ساعت ۴ بعد ازظهر است و پایان کار جمعه بازار. مردم دسته دسته با نایلون‌ها پر از جنس بیرون می‌آیند و لبخند می‌زنند. مامورها راه‌های خروج را به کسانی که برای اولین بار است وارد این مجموعه شده‌اند نشان می‌دهند. جمعه بازار پروانه حالا جایی جدید برای پرواز هنرمندانی دارد که سالهاست کل هفته را چشم انتظار جمعه می‌مانند

نفس کشید.

افسانه از سال ۸۷ که ۱۸ ساله بود کار در پارکینگ پروانه را شروع کرد تا امروز که ۳۴ ساله است و تلاش‌هایش از اوزنی مستقل ساخته است. خودش می‌گوید آن اوایل با مواد طبیعی مانند پوست درخت و ذرت و انار کار می‌کرده و امروز کارهای دستی خیلی بیشتر و متنوع‌تری تولید می‌کند از زیورات تا کیسه‌های گلیمی و... او که گرافیک خوانده و دلش می‌خواست کار و کاسبی خودش را داشته باشد بعد از یادآوری مشکلات دوستان و همکاران قدیمی که اوضاع مالی بدی را در این یکسال گذرانده‌اند بغض می‌کند: «خیلی از دوستان در هزینه درمان مانده بودند و بعضی هم فوت کردند و جایشان خالی است. در این سه هفته که اینجا را در اختیار ما گذاشتند باعث شد خیلی از بچه‌ها بدهی خود را صاف کنند. بعضی‌ها قبل از آواره شدن توانستند اجاره خانه عقب افتاده را پرداخت کنند. متأسفانه حمایت خوبی از هنرمندان صنایع دستی نکردند. وام یک میلیونی که بنیاد مستضعفان داده بود و می‌توانست گره از کار خیلی‌ها باز کند به همه داده نشد. خیلی از زنان اینجا سرپرست خانوار هستند و در این مدت خیلی سختی کشیدند. ما در این مدت به همه جا نامه دادیم و همین‌جا را به‌خاطر نامه‌نگاری‌های ما دادند که دستان درد نکند.»

پروانه خودش را کارآفرین کوچک معرفی می‌کند. تکیه زده به ویلچر و به مشتری‌ها با حوصله رفتار

افقی:

۱- چوبدنی بی‌خاصیت! -بازنگر سریال در حال پخش «روزهای ابدی»
۲- عددی ترتیبی-ایالت «آفتابگردان»-همراه «کره»
۳- زبان عرب-شرمسار، کم‌رو- پدر «سمفونی»
۴- توقف مسافر وسط راه- رئیس جیمزباند- خواهان
۵- دهان کجی- قطعی، حتمی- ستاره دنباله‌دار- اشاره به دور
۶- دریای سرخ- ریختن اشک- جدا
۷- ترش و شیرین- مو خشک کن برقی- شهر زیبای «یوشهر»
۸- ضد «روشن»- شهر تاریخی «مراکش»- کشور «دمشق»
۹- آشنا- امور- جاده آهنی!
۱۰- قبیله صدر اسلام- تفریق- پهلوان ایرانی
۱۱- مساوی عامی- روایت‌کننده- صاحب بصیرت- اینجانب!
۱۲- رقص با گروه- هرازب- نام دخترانه
۱۳- شاگرد «میرعماد» خوشنویس- آوا- نگهدارنده ساختمان
۱۴- سفید رنگ- حق‌العمل- سروروسید
۱۵- غذای «اراکي»- رمانی از «ساناز فرجی»

عمودی:

۱- شهری ساحلی در «استرالیا»- شاه‌شاهان
۲- رفاقت- عملیات جنگی آزمايشی- سرازیری
۳- احصائیه- سنگی قیمتی- صفت سبب‌زمنی!
۴- غیر قابل درک- رسانه شنیداری
۵- سیخونک- طور، گونه- جنس
۶- صوت در- زنگ- آهنگر نامی- نیم تنه مرانده
۷- آشوب و ازدحام- نوعی امتحان- بیم
۸- لازم‌شدن- هضم‌غذا- نوعی تحریک پوستی
۹- موی کردن شیر- لولوی سرخرمن- ملیح
۱۰- مفلوح- پرنده- رنگ آرامش- سوغات «اصفهان»
۱۱- خرمن‌ماه- شهر صنعتی «آلمان»- عدد روستا
۱۲- فالگیری- فوریت‌های پزشکی
۱۳- ۱۰ هزار متر- سرزمینی زیبا و آهوخیز در ۱۵ کیلومتری شمال غرب «زنجان»- نگهبانی
۱۴- همیشه- ماه چهارم میلادی- بازار ایستاده
۱۵- دایره المعارف- میوه گرمسیری پرویتامین

افقی:

۱- خط زاپنی- نقش «سونیا الگر» در سریال به‌یادماندنی LOST
۲- خشت پخته- کمک مالی- امتتاران
۳- شهری در شمال غربی «آذربایجان»- نوعی پارچه- تابایی قدیمی در «آق‌قلا»
۴- باغ- الفبای ساز- بهم سودن
۵- کلمه‌ای به نشانه حیرت- مربع بوکس- کشوری در خاورمیانه- ماه سرپانی
۶- شهری در شمال کشور مان- قفل چوبی درهای قدیم- شبیه
۷- نزد- ساعت ورزشی- فناوری اطلاعات
۸- خط خوش- وصله ماهرانه- نمک‌نشناس
۹- حکمران ولایت- دامن چین دار- جد
۱۰- توشه سفر- وسیله- سازمان خواربار ملل متحد

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی:

عمودی:

افقی: